



جمهوری اسلامی و شورش «گرسنگان و بیکاران»

عنوان «مردان نظام» نام برده بود؛ مردانی که به نماینده‌گی از دو جناح سرمایه‌داری جمهوری اسلامی آمده بودند، تا با تفاوت‌هایی در نحوه‌ی اداره‌ی سازمان اقتصادی و سیاسی جامعه، همین «نظام» را پاس دارند و شرایط ادامه‌ی حیات آن را تامین و تضمین کنند. نه کم‌تر و نه بیش‌تر.

با هیچ یک از این «مردان نظام»، قرار بر حاکمیت سیاسی و اقتصادی، زندگی اجتماعی، و قوانین مدنی از جنسی دیگر نبود. تغییرات وعده داده شده‌ی این مردان نظام، چنان میکروسکوپی و - در متن بحران اقتصادی جاری - چنان بی بنیان بودند، که به کم‌ترین بهبود جدی و درازمدتی در وضعیت طبقه‌ی کارگر و مردم محروم و فرودست نمی‌انجامیدند. در واقع، این بار هم چون همه‌ی بارهای دگر در انتخابات جمهوری اسلامی، برای توده‌ی مردم، انتخاب میان «بد» و «بدتر» نوسان می‌کرد. از میان برترین مردان نظام، با احمدی‌نژاد در نظام بر همان پاشنه‌ی پیشین، بر ادامه‌ی سیاست خصوصی سازی به نفع سرداران سپاه و نخبه‌گان «نظام»، تداوم و گسترش بیکاری و بی خانمانی، فقر و فلاکت، اعتیاد و فحشاء، و اختناق خونین، می‌چرخید؛ و با موسوی شاید حکومت «قانون» برقرار می‌شد، گشت‌های خیابانی برچیده می‌گشت، اندک گشایشی در فضای مختنق به وجود می‌آمد، و با «امنیت» سرمایه، میدان دادن به سرمایه‌گذاری خارجی، و رشد تولید، بیکاری و بی خانمانی، فقر و فلاکت، تا اندازه‌ای مهار می‌گشت. هر چه بود، این بود. فضای انتخابات دهم ریاست جمهوری اسلامی در دو قطبی موسوی و احمدی‌نژاد، نماینده‌ی دو جناح سرمایه‌داری، «بد» و «بدتر»، نوسان می‌کرد. نه تنها دو جناح

دهد. اما اعتراض و مبارزه‌ی متداوم کارگران و مردمان محروم و فرودست، در تمام این سال‌های دراز، چون رشته‌ای درهم تنیده، به رغم فراز و نشیب، روند به هم پیوسته‌ی تلاش این مردمان برای آزادی و رهایی از بردگی سرمایه و دست‌یابی به یک زندگی شایسته‌ی انسانی بوده است.

تاریخ انسانی، اگر از دست‌درازی و تحریف بورژوازی در امان بماند، تاریخ مردمانی است که برای تغییر زندگی خود، برای رشد و تعالی جامعه‌ی خود، تلاش می‌کنند. انقلاب ۵۷، چنین بود. و سال‌های پس از آن تا هم‌اکنون نیز چنین است. هر چند انقلاب ۵۷، و صدها و هزارها مبارزه‌ی کوچک و بزرگ پس از آن، در خاک و خون غلطیدند، لیکن آرزوها و دل‌خواسته‌های سرکوب شده‌ی توده‌ی مردم در نهانی‌ترین لایه‌های درونی وجود آنان به حیات خود ادامه دادند. و هر گاه فرصت یافتند، استمرار حیات خود را در این یا آن شکل اعتراض و مبارزه، در این یا آن شعار و مطالبه، آشکار کردند. مبارزه‌ی میلیون‌ی مردم معترض، در پسا- انتخابات دهم ریاست جمهوری اسلامی، نیز حلقه‌ای از سیر متداوم این مبارزه و صحنه‌ای دگرباره از عروج آرزوها و دل‌خواسته‌های توده‌ی مردم برای آزادی و رهایی بوده است.

انتخابات، سیاست‌ها و پیامدها

انتخابات دهم ریاست جمهوری اسلامی، انتخابی میان چهار مرد مورد اعتماد نظام بود. این‌ها، برگزیده‌ی شورای نگهبان از میان هزاران کاندید مسلمان شیعه و معتقد به ولایت فقیه بودند. حساب پس داده و مطمئن؛ تا آن جا که ولی فقیه، در نماز جمعه‌ی بیست و نهم خرداد ۸۸، از هر چهارتای آن‌ها به

رُخ‌دادهای پُر تب و تاب و نفس‌گیر یک سال گذشته، که از روزهای پیش از انتخابات دهم ریاست جمهوری اسلامی آغاز شده بود، بدون تردید از مهم‌ترین رُخ‌دادهای جامعه‌ی ایران در دوره‌ی حاکمیت منحوس جمهوری اسلامی سرمایه است. میلیون‌ها مردم معترض به ستم و استثمار، به بیکاری و بی خانمانی، به فقر و فلاکت، و به اختناق خونین جمهوری اسلامی - به بهانه‌ی تقلبات گسترده در این انتخابات - به خیابان آمدند و حاکمیت رژیم اسلامی، با نیروهای وحشی و آدم‌گش، با زندان و شکنجه، و با وقاحت و دوئیت مذهبی، آن را دگربار به چالش گرفتند.

مبارزه‌ی میلیون‌ی مردم معترض، به رغم تمامی تشنات و تبلیغات یک جناح از سرمایه‌داری ایران - که سهم برتر خود از قدرت اقتصادی سرمایه را، با پیروزی در انتخابات، طلب می‌کرد و در سودای تثبیت سیاستی با «نُبات» به منظور کارکرد متعارف سرمایه تحت زعامت جمهوری اسلامی به سر می‌برد - نه رعد و برقی در آسمان بی ابر، که ادامه‌ی منطقی قریب سی و یک سال مبارزه و اعتراض علیه ضد انقلابی بود، که از دل انقلاب کارگران و مردمان محروم و فرودست در سال ۵۷، برای سرکوب این انقلاب و در خاک و خون غرقه کردن آرزوها و دل‌خواسته‌های آنان، برآمده بود.

این جناح سرمایه‌داری ایران، با تمامی متعلقات سیاسی و مدیای مطیع و منقاد آن، می‌کوشد مبارزه‌ی میلیون‌ی مردم معترض در یک سال گذشته را صرفاً در چهارچوب رقابت دو جناح سرمایه‌داری و حمایت توده‌ی مردم از یک کاندید و جناح جمهوری اسلامی محدود کرده و در قالب تنگ و نجسب «قانون اساسی» ارتجاعی آن جای



ملغی کند و امکانات زندگی سالم و شاداب آنان را تامین نماید؛ قرار نیست در زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌های رژیم اسلامی را ببندد، دست و پا بردن و سنگ‌سار مردم را ممنوع کند و چتر اختناق خونینی، که بر جامعه سایه انداخته را کنار بزند؛ این حقایق ساده - به رغم سیاست تزویر و ریای جریانات بورژوازی در تهییج و تبلیغ توده‌ی مردم برای شرکت در انتخابات به مثابه تنها راه‌کار اصلاح رژیم اسلامی - برای عدم شرکت در این گونه انتخابات، و روآوری به بدیل سیاسی و ساز و کاری متفاوت، کافی است! اما در فقدان حضور تشکل - های - طبقاتی در یک جامعه‌ی خفقان زده، که بتواند پرچم منافع طبقاتی کارگران و مردمان محروم و فرودست را برافرازد و جامعه را حول بدیل سیاسی و ساز و کاری متفاوت از انتخابات بورژوازی متحد و متشکل نماید، توده‌ی مردم بر متن مقتضیات جاری زندگی مشقت‌بار و غریزه‌ی سیاسی روز خود - که از دیدی محدود به امور جاری ناشی می‌شود - به شرکت در انتخابات بورژوازی روی می‌آورند.

انتخابات دهم ریاست جمهوری اسلامی، از همین قاعده پیروی می‌کرد. توده‌ی مردم، به رغم انزجار از جمهوری اسلامی و تجربه‌ی سهمگین مصائبی که از سوی هر دو جناح رژیم بر زندگی آنان آوار شده بود، در این انتخابات شرکت کردند؛ شاید که این بار «امیدی» به بهبود زندگی، حتا اندکی، باشد! در این میان، جمهوری اسلامی سرمایه نیز بیش از دفعات پیشین بر تنور انتخابات و لزوم حضور توده‌ی مردم در پای صندوق‌های انتخابات می‌دمید. انباشت مشکلات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در داخل و رویارویی پر مخاطره با دُول غربی بر سر مساله‌ی انرژی اتمی و... در خارج، حضور گسترده‌ی توده‌ی مردم در این انتخابات و کسب مشروعیت برای جمهوری اسلامی نزد افکار عمومی بین‌المللی را ضرور می‌ساخت. سیاست جناح غالب جمهوری اسلامی، با به کارگیری مکانیسم‌هایی چون مناظره‌های تلویزیونی، ترغیب توده‌ی مردم به شرکت در انتخابات از یک سو و مدیریت انتخابات به نفع کاندیدای مورد نظر خود از سوی دیگر بود.

انتخابات دهم، به همین روال پیش رفت. از سر اتفاق یا حس پیش‌گویی شکنجه‌گری چون شریعتمداری نبود، که روزنامه‌ی «کیهان» از یک ماه پیش از انتخابات، آرای



جوامع سرمایه‌داری نیز دارد. در این جا، مردمان محروم از هر گونه حقوق سیاسی و اجتماعی، هر چهار سال یک بار تحت شرایط تعیین شده - به اعتبار نظارت استصوابی شورای نگهبان - اجازه می‌یابند به مردان مورد اعتماد نظام رای دهند و شرایط بردگی و بندگی خود در پیش‌گاه سرمایه و خدای زمینی آن را تعیین کنند.

در ایران، مصائب ناشی از حاکمیت منحوس جمهوری اسلامی سرمایه چنان از حد تحمل خارج است و تبلیغات جریانات بورژوازی نیز چنان فضا را مغشوش کرده است، که توده‌ی مردم به وقت انتخابات از یاد می‌برند سرمایه و رژیم اسلامی آن - با همه‌ی جناح‌ها، با همه‌ی مردان و زنان، و با تمامی نهادهای خود - باعث و بانی زندگی جهنمی آنان است؛ نه فقط یک جناح سرمایه‌داری؛ نه فقط بخشی از رژیم اسلامی؛ و نه فقط ولی فقیه و شورای نگهبان و نظارت استصوابی آن. در چنین شرایطی، هیچ انتخاباتی در جمهوری اسلامی، هیچ اصلاحی در سازمان اقتصادی و حاکمیت سیاسی جامعه، تا آن هنگام که نظام ستم و استثمار سرمایه‌داری و اختناق خونین جمهوری اسلامی پا برجاست، قرار نیست کم‌ترین بهبود جدی و درازمدتی در زندگی سخت و نابسامان توده‌ی مردم ایجاد کند؛ قرار نیست پرداخت حقوق بعضاً تا دو سال به تعویق افتاده‌ی انبوه عظیمی از کارگران را تضمین نماید و شرایط کاری و معیشتی بهتری برای آنان به وجود بیاورد؛ قرار نیست به آپارتاید جنسی و همگی آن قوانین عتیق و ارتجاعی، که زنان را به طور روزمره تحقیر و سرکوب می‌کند، حتا تلنگری بزند؛ قرار نیست بردگی مزدی شرم‌آور کودکان را

سرمایه‌داری در ایران، و متعلقات سیاسی و مدیای مطیع و منقاد آن‌ها، که حتا بسیاری از جریان‌های سیاسی و کمپین‌های اجتماعی نیز بر طبل همین دوقطبی می‌کوبیدند. و توده‌ی مردم را به انتخاب کاندید یک جناح سرمایه‌داری - برای برون رفت از مصائبی، که به تمامی ریشه در کلیت نظام سرمایه‌داری دارد - فرا می‌خواندند. و به همین منظور، بر مکانیسم «انتخابات» به مثابه تنها راه‌کار اصلاح رژیم اسلامی به نفع توده‌ی مردم تاکید می‌کردند.

اما «انتخابات» در جوامع - حتا «دموکراتیک» - سرمایه‌داری، تنها ظرف ابراز وجود همگانی شهروندان جامعه است. شهروندان جوامع سرمایه‌داری، هر چند سال یک بار، اجازه می‌یابند تا به سرنوشت خود، به نحوه‌ی اداره‌ی جامعه‌ی خود، و به چگونگی ستم و استثمار خود، رای دهند. و پس از آن مرخص شوند، تا «نماینده‌گان» منتخب آنان در فراغ بالی و آسودگی بتوانند شرایط بود و بقای آنان را در پناه نیروی قهریه و دادگاه و زندان تعیین کنند. «انتخابات»، در جوامع سرمایه‌داری، یک مکانیسم بنیادین در نفی حق مشارکت مردم در تعیین سرنوشت خویش و سپردن قانونی این «حق» به ملزومات سودآوری سرمایه است. همین مکانیسم، در عین حال، برای کسب مشروعیت و قانونیت نزد افکار عمومی - چه در سطح ملی و چه در گستره‌ی بین‌المللی - به کار طبقه و دولت حاکم می‌آید.

انتخابات در جمهوری اسلامی نه تنها از این قاعده‌ی کلی مستثنی نیست، که تحت حاکمیت خونین یک رژیم آدم‌گش و جنایت‌کار، قید و بندهایی بیش از سایر

۶۴ درصدی به احمدی نژاد را وعده می داد! آن چه در این میان به حساب نیامده بود، امکان سر باز کردن اعتراض میلیونی مردم، به بهانه‌ی تقلبات گسترده در انتخابات، بود. مهندسین و مدیران انتخابات دهم، فاکتور تنفر و انزجار عمیق و فزاینده‌ی توده‌ی مردم را به حساب نیاورده بودند.

وضعیت پسا-انتخاباتی

به فاصله‌ی اندکی پس از اعلام نتیجه‌ی انتخابات دهم، توده‌ی مردم معترض به خیابان ریختند و جمهوری اسلامی را به بهانه‌ی تقلبات گسترده در آن به چالش کشیدند. نه تنها جناح غالب جمهوری اسلامی، که حتا جناح مغلوب آن نیز، انفجار خشم و انزجار انباشت شده‌ی توده‌ی مردم در ابعادی چنین گسترده را پیش‌بینی نکرده بودند. و لذا، سیاست از پیش تعیین شده‌ی در قبال آن نداشتند. «آتش زیر خاکستر»، شاید مصداق گویا و جالبی بر وضعیت توده‌ی مردم و ارتباط آنان با جمهوری اسلامی باشد. مگر نه این که وزش هر نسیمی می‌تواند آتش زیر خاکستر را شعله‌ور سازد؛ پس هر حادثه و اتفاقی نیز می‌تواند خرمن خشم و انزجار توده‌ی مردم علیه جمهوری اسلامی را به آتش در آورد. وضعیت پسا-انتخاباتی، از این حیث، وضعیتی غیر منتظره و غیر قابل فهم نبود.

اما عدم پیش‌بینی اعتراض میلیونی مردم، هر دو جناح جمهوری سرمایه‌داری اسلامی - و نیز بسیاری از جریانات سیاسی ابن‌الوقت - را غافل گیر کرد. در مقابل چشمان ناباور لشکر وحوش جمهوری اسلامی، به ناگهان، «خیابان» به تصرف میلیون‌ها مردم معترض در آمد. جناح مغلوب جمهوری اسلامی، که فعالیت در چهارچوب «قانون اساسی» را از همان ابتدای فعالیت انتخاباتی خود در بوق و گُرنا کرده بود، چاره‌ای جز آن نداشت که هم سراسیمه به دنبال توده‌ی مردم خشمگین و ناراضی بدود و هم بکوشد مبارزه‌ی آنان را به راه «مسالمت آمیز» در چهارچوب «قانون اساسی» ارتجاعی جمهوری اسلامی محدود و مقید کند و از آن، اهرمی برای تحت فشار قرار دادن و کنار زدن جناح رقیب و خزیدن به قدرت اقتصادی و سیاسی برای خویش بسازد.

آن‌ها که مبارزه‌ی میلیونی مردم معترض در یک سال گذشته را صرفاً به حساب این جناح سرمایه‌داری ایران می‌نویسند، رهبری

موسوی و کروبی و امثالهم را بر آن فرض می‌گیرند، و سپس این مبارزه و نیروی آن را ارتجاعی قلمداد می‌کنند، درک نادرست و ناقص خود از سیر واقعی رُخ‌داده‌ها را آشکار می‌سازند. همان‌طور آن‌ها، که بر طبل انقلاب می‌کوبیدند. مبارزه‌ی میلیونی مردم معترض در یک سال گذشته، نه ارتجاع بود و نه انقلاب؛ بیان نارضایتی عمیق و گسترده‌ی توده‌ی مردمی بود، که شوربختانه فاقد تشکل و چشم‌انداز طبقاتی روشن برای برون رفت از وضعیت جهنمی جاری بودند.

رقابت دو جناح سرمایه‌داری در ایران یک پدیده‌ی واقعی است، که به ویژه در دوره‌ی حاضر - در متن بحران اقتصادی، چشم‌انداز تنش‌های اجتماعی گسترده ناشی از فقر و فاقه‌ی عمومی، انزجار فزاینده‌ی توده‌ی مردم از اختناق خونین جمهوری اسلامی، و رویاروی پُر مخاطره با دنیای غرب بر سر مساله‌ی انرژی اتمی و... - حدتی بی سابقه یافته است. انتخابات دهم ریاست جمهوری اسلامی، نقطه‌ی اوج رقابت این دو جناح سرمایه‌داری ایران بود. اما فاکتور انزجار عمیق و گسترده‌ی توده‌ی مردم از ستم و استثمار جمهوری اسلامی و مبارزه‌ی مستمر آنان علیه کُلیت این رژیم برای تحقق آرزوها و دل‌خواسته‌های خود در جهت یک زندگی شایسته‌ی انسان نیز جزئی جدایی ناپذیر و مهم از تصویر سپهر سیاسی - اجتماعی در ایران و در واقع، سویه‌ی دیگر آن است. انتخابات دهم، نقطه‌ی تلاقی این دو روند، رقابت دو جناح سرمایه‌داری و مبارزه‌ی مستمر توده‌ی مردم علیه کُلیت جمهوری اسلامی، با یک‌دیگر بود. این که توده‌ی مردم از جناح غالب جمهوری اسلامی، به دلیل وجود تمامی مضائب جاری و پیش‌روی خود، خشم و انزجاری افزون‌تر از جناح مغلوب انتخابات دهم در دل داشتند و از همین رو، در این انتخابات به نماینده‌گان جناح مغلوب رای داده بودند، در اساس تغییری در وجود دو روند پیش گفته شده و تلاقی آن‌ها در نقطه‌ی انتخابات به وجود نمی‌آورد.

اما تا آن جا که به فاکتور توده‌ی مردم و خشم و انزجار آنان از کُلیت جمهوری اسلامی مربوط می‌شود، درون مایه‌ی مبارزه‌ی میلیونی مردم معترض در یک سال گذشته، بر پایه‌ی همین واقعیت، نه محدود به انتخابات بود و نه فقط شامل اعتراض رای دهندگان در انتخابات به نتایج آن می‌شد. شعار «رای

من کو»، طبیعتاً شعار بخشی از جمعیتی بود که در انتخابات شرکت کرده بودند؛ اما مبارزه‌ی میلیونی مردم، حال که مجال بروز یافته بود، نه به این شعار محدود بود و در آن توقف کرد و نه در اساس «انتخابات» را نشانه داشت. برعکس، شعارها به سرعت به مرگ بر جمهوری اسلامی و رهبر و رئیس جمهوری آن کشیده شد و به همگان نشان داد، که ظرفیت مبارزه‌ی توده‌ی مردم بالاتر از سقف سیاست و خواست جناح مغلوب انتخابات است و در قالب آن نمی‌گنجد. اگر در آن روزها، شعار «یا حسین، میرحسین» توسط بخشی از توده‌ی مردم معترض فریاد زده می‌شد (و به سرعت نیز از کانال ده‌ها و صدها رسانه‌ی جمعی در ایران و جهان روی آنتن می‌رفت و شعار عموم توده‌ی مردم معترض عنوان می‌گشت، تا به معنای حمایت از یک جناح سرمایه‌داری در ایران درک شود)، اما شعار «موسوی بهانه است، کُل رژیم نشانه است» هم واقعیت دیگر و بنیادین‌تر مبارزه‌ی میلیونی مردم را انعکاس می‌داد. توده‌ی مردم معترض در عمل مبارزاتی خود از موسوی و کروبی گذشتند، آن‌ها را جا گذاشتند، توصیه‌ها و تقاضای مکرر آن‌ها در رعایت مبارزه‌ی «مسالمت آمیز» در چهارچوب «قانون اساسی» جمهوری اسلامی را به هیچ گرفتند، و نشان دادند که حاضر نیستند سرنوشت مبارزه و زندگی خود را وثیقه‌ی قدرت یک جناح سرمایه‌داری علیه جناح دیگر آن کنند.

رُخ‌داده‌های یک ساله‌ی اخیر، شرایطی نوین در جامعه ایجاد کرده است. جمهوری اسلامی، به ظاهر، موفق شده است بر مبارزه‌ی توده‌ی مردم معترض غلبه کند. اما هر گام جمهوری اسلامی در این راه خطیر، این رژیم منحوس را گامی به مرگ محتوم نزدیک‌تر کرده است. زندان، شکنجه، اعدام، تجاوز، ترور، قتل خیابانی، کارکرد پیشین خود را از دست داده‌اند. لشکر وحوش، از ارتش و سپاه گرفته تا لباس شخصی و بسیجی، دیگر جز تنفر و انزجار در دل توده‌ی مردم نمی‌آفرینند. این گله‌های وحشی، این لات‌ها و لش‌ها و ویش‌ها، هر چه بیش‌تر زدند، تجاوز کردند، به خاک و خون کشیدند، بیش‌تر پدیده‌ی ترس را در توده‌ی مردم کشتند. موسوی و کروبی، و کُل جناح «اصلاح طلب» جمهوری اسلامی، نیز امروز دیگر امیدی برای بهبود و انگیزه‌ی برای تحرک توده‌ی مردم - حتا بسیاری از کسانی، که در انتخابات به آن‌ها

رای داده بودند - نیستند. آن چه از جمهوری اسلامی سرمایه، در پسا-انتخابات، باقی مانده است جز رژیم مستاصل، درمانده، و آبرو باخته، که دیگر حتا به فرمان ولی فقیه‌اش هم نمی‌تواند بر سر جزیی‌ترین امور به توافق برسد، نیست.

هنوز، اما، یک مسأله‌ی مهم دیگر باقی است: عقب نشینی توده‌ی مردم معترض. واقعیت این است، که جمهوری اسلامی بر توده‌ی مردم غلبه نکرد، توده‌ی مردم مغلوب کاستی‌های خود شدند؛ کاستی‌هایی چون: فقدان تشکل طبقاتی و سراسری کارگران، که چون رشته‌ای مستحکم اکثریت عظیم جامعه را به هم پیوند زد و حول خود گرد

آورد؛ و نیز فقدان چشم‌انداز طبقاتی روشن از وضعیت امور و راهی، که می‌باید تا سرنگونی رژیم ستم و استعمار جمهوری اسلامی و آزادی کارگران و مردمان محروم و فرودست از بردگی مزدی سرمایه پیموده شود. بی تشکل و بی چشم‌انداز طبقاتی روشن، توده‌ی مردم معترض بیش از این تاب و توان مبارزه علیه توحش جمهوری اسلامی و رنگین کمان سیاست‌های مخرب جریان‌های بورژوازی را نداشتند. این مهم، بزرگ‌ترین و اساسی‌ترین تجربه‌ی رُخ‌دادهای یک سال گذشته بود.

رقابت دو جناح سرمایه‌داری

پیش‌تر نیز گفته شد، که رقابت دو جناح سرمایه‌داری در ایران یک پدیده‌ی واقعی و زیربنای کشمکش‌ها و تحول‌های سیاسی در رژیم اسلامی است. پس از گذشت سال‌های اولیه‌ی حیات جمهوری اسلامی، که صرف تثبیت خود به مثابه ضد انقلاب برآمده از انقلاب ۵۷ و سپس جنگ ارتجاعی با عراق گشت، رقابت دو جناح سرمایه‌داری در ایران بر سر سازمان‌دهی اقتصاد و حاکمیت سیاسی متناسب با آن آغاز گشت. سیاست خصوصی‌سازی و تعدیل نیروی انسانی، که بنا به توصیه‌ی «بانک جهانی» و «صندوق بین‌المللی پول»، از زمان ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی اتخاذ شده بود، در واقع غلبه‌ی سیاست جناح سرمایه‌داری خصوصی بر برنامه‌ی جناحی بود، که نظارت و تمرکز دولت بر سازمان‌دهی اقتصاد را ضرور می‌شمرد. اما وجه اصلی سیاست اقتصادی

دولت هاشمی رفسنجانی، سیاست خصوصی‌سازی، به دلیل کارشکنی‌های جناح رقیب، به گونه‌ی مطلوب پیش نرفت. و این، در کنار برآمد مجموعه‌ای از مشکلات سیاسی و اجتماعی، کشتی دولت سردار سازندگی را بر گل نشانید.

جناح سرمایه‌داری خصوصی در ایران، جهت غلبه بر انسداد سیاسی و تداوم کارکرد مطلوب سرمایه، سرانجام توانست خاتمی را - به رغم مخالفت‌های جناح دیگر - برای به اجرا در آوردن راه‌حل‌های خود به ریاست جمهوری برساند؛ راه‌حلی، که در واقع برای برون‌رفت جمهوری اسلامی از انسداد سیاسی، انزوای بین‌المللی، و ایجاد



میلیونی خانواده‌های کارگر و محروم آشکار کرده بود. این سیاست، اما، یک ویژگی قابل تاکید داشت: تاریخ مجادلات پیشین جناح‌های مختلف سرمایه‌داری در اساس بر بستر انکشاف کاپیتالیستی جامعه و برای تامین سلطه‌ی سیاست‌های این یا آن گرایش بر روند سرمایه‌داری شدن جامعه جریان می‌یافت، اما کشمکش سال‌های اخیر آن‌ها در شرایط بحران ساختاری اقتصاد سرمایه‌داری صورت می‌گرفت. و درست به همین خاطر، بر ضعف و فقدان دورنمای روشن آن تاکید می‌کرد. سرانجام نیز چون در برآوردن اهداف اساسی خود موفق نگشت، به ناچار میدان را خالی کرد.

پیروزی احمدی‌نژاد در انتخابات نهم ریاست جمهوری، نشانه‌ی انتخاب سیاست و راه حلی دیگر در پاسخ به همان معضلات بنیادین گذشته بود. سیاست‌های اقتصادی دولت خاتمی، و اندکی گشایش در فضای مختنق جامعه متناسب با آن، نه تنها چاره‌ی انسداد سیاسی و بُن‌بست اقتصادی جمهوری اسلامی نگشت، که بر عمق و ابعاد آن افزود و پس از هشت سال به صفوف کارگران و توده‌ی مردمی گرسنه‌تر، ناراضی‌تر و معترض‌تر در برابر حاکمیتی مستاصل‌تر از گذشته میدان داد. با احمدی‌نژاد، و جناح دیگر سرمایه‌داری در ایران، یک بار دیگر سیاست اختناق خونین و مشت آهنین بر تخت حاکمیت نشست، تا هم اعتراضات فزاینده‌ی توده‌ی مردم را به عقب براند و هم سیاست خصوصی‌سازی را با روایتی جدید به سرانجام برساند.

در دوره‌ی ریاست جمهوری احمدی‌نژاد، خصوصی‌سازی لگام گسیخته و مقررات‌زدایی بازار کار با سرعتی بیش از گذشته ادامه یافت. تفاوت اصلی میان برنامه‌ی اقتصادی دولت احمدی‌نژاد و برنامه‌های اقتصادی دولت‌های پیشین، تغییر در ترکیب نخبه‌گان رژیم اسلامی در مدیریت اقتصادی و سودبری از اقتصاد سرمایه‌داری در ایران است. سیاست‌های اقتصادی مبتنی بر بازار آزاد، در واقع سرریز کردن حداکثر سود به سوی محافل اصلی در حلقه‌ی قدرت جمهوری اسلامی است. سرداران سپاه پاسداران، که محفل اصلی حلقه‌ی قدرت جمهوری اسلامی هستند، سود

شرایط متعارف انباشت سرمایه در کشور، و ادغام اقتصاد سرمایه‌داری ایران در نظام سرمایه‌داری جهانی، طراحی شده بود. این‌ها، فلسفه‌ی وجودی دولت خاتمی - و «جنبش اصلاحات سیاسی بورژوازی» - بود. در زمینه‌ی اقتصادی، دولت خاتمی می‌بایست همان سیاستی را پی می‌گرفت، که دولت هاشمی رفسنجانی و «کارگزاران سازندگی»، سنگ بنای آن را چیده بودند: سیاست خصوصی‌سازی و تعدیل نیروی انسانی، که بیش از این هم تأثیرات مخرب خود را در ابعاد غیر قابل تصور فقر و فلاکت، بیکاری و گرسنگی، فحشا و اعتیاد، و فروپاشی

برندگان اقتصادی عمده از خصوصی سازی های گسترده در دولت احمدی نژاد می باشند. به این منظور، در نخستین دوره ریاست جمهوری احمدی نژاد، قانون اساسی کشور تغییر داده شد تا دولت بتواند از طریق بازار سهام تهران، صنایع و دارایی های کلیدی خود را خصوصی کند. بخش های پول ساز و سودآور صنعت نفت، معادن و زیرساختار صنعت ملی مخابرات و... از صنایع و دارایی های عمده ای هستند، که بدین ترتیب در اختیار سرداران سپاه قرار گرفتند.

بر اساس اسناد منتشره در مطبوعات، از زمان ریاست جمهوری احمدی نژاد در سال ۸۴ تاکنون، بیش از ۷۵۰ قرارداد دولتی در زمینه های راه و ساختمان و پروژه های نفت و گاز به سپاه واگذار شده است. در هفدهم خرداد ۸۵، طرح یک میلیارد و ۳۰۰ میلیون دلاری گاز عسلویه بدون مناقصه به قرارگاه سازندگی خاتم الانبیا سپاه پاسداران واگذار گشت. پس از آن، قراردادهای هنگفت متعددی چون: قرارداد یک میلیارد و ۲۰۰ میلیون دلاری خط هفت متروی تهران؛ طرح توسعه فازهای ۱۵ و ۱۶ میدان نفتی پارس جنوبی، که از بزرگ ترین میدان های نفتی جهان به شمار می رود، با حجمی معادل دو میلیارد و ۵۰۰ میلیون دلار؛ احداث خط لوله ای انتقال گاز، معروف به خط لوله ای صلح میان ایران، پاکستان و هندوستان، به طول ۶۰۰ مایل؛ و در پنجم مهر ۸۸ در بزرگ ترین معامله تاریخ بورس ایران، فروش ۵۱ درصد سهام مخابرات به ارزش ۷۸۰۰ میلیارد تومان، برابر با هفت میلیارد و ۸۰۰ میلیون دلار، به سپاه پاسداران؛ و واگذاری پنج فاز از شش فاز جدید پارس جنوبی، که بزرگ ترین قرارداد تاریخ صنعت نفت کشور اعلام شده است، به قرارگاه خاتم سپاه پاسداران؛ سرداران و فرماندهان ارشد این نهاد نظامی را در راس سرمایه داری ایران قرار داده است.

بر اساس پاره ای تحقیقات، سپاه پاسداران از زمان پایان جنگ ایران و عراق تاکنون، با انعقاد ۷۶۵۰ قرارداد از طریق موسسات وابسته به خود چون: شرکت مهندسی خاتم الانبیا و شرکت های تابعه ای آن مانند: شرکت مهندسی سپاساد، شرکت سهامی احیای سپاهان، قرب نوح، موسسه ای حرا، رهاب، عمران و... سلطه ای تدریجی خود بر عرصه اقتصادی را تأمین کرده است. بنا به این گزارشات، سپاه پاسداران بیش از

۵۰۰ شرکت در اختیار دارد و تنها در سال ۲۰۰۴، در حدود دوازده میلیارد دلار فروش و یک میلیارد و نُهصد میلیون دلار سود داشته است. هم اکنون شرکت های وابسته به صنایع نظامی سپاه پاسداران، علاوه بر قراردادهای گاز و نفت و... بر بازارهای فروش محصولات در ایران نیز چنگ انداخته و انواع کالاهای مصرفی از جمله وسایل الکترونیکی خانگی، کامپیوتر، دستگاه تلفن و پیام گیر، تلفن های هم راه، سیم کارت و... را به فروش می رسانند. فعالیت در زمینه ی بانکداری و موسسات مالی و اعتباری نیز بر قدرت اقتصادی و ثروت های هنگفت این نهاد افزوده است. موسساتی چون: قوامین، ایرانیان، انصار المجاهدین، ثامن الائمه، مولی الموحدین، میزان، عسگریه و مشیز، که از موسسه های مالی سپاه می باشند، هم اکنون سرمایه ای نزدیک به ۲۰ هزار میلیارد تومان را در اختیار دارند. شگفت آن که، این قراردادهای و فعالیت ها فقط آن بخشی از کارکرد اقتصادی سپاه پاسداران را شامل می شود، که در چهارچوب «قانون» صورت می گیرد. درآمد میلیاردها دلاری حاصل از فعالیت در عرصه های قاچاق مواد مخدر، ورود و خروج کالاها، مشروبات الکلی، فروش نفت و... در هیچ گزارشی درج نمی شوند. انتخابات دهم ریاست جمهوری اسلامی، برای جناح مخالف این سیاست اقتصادی، که هم دست خود را خالی می دید و هم تداوم این سیاست را به زیان «نظام» می دانست، فرصتی بود تا موسوی را با استراتژی نجات «نظام» به میدان بفرستد.

جنبش سبز، سیاست و هدف

آن چه به «جنبش سبز» موسوم شده است، پدیده ای موهوم است، که در آشفته بازار سپهر سیاست در ایران سرهم بندی و «جنبش» شده است، تا رقابت یک جناح سرمایه داری علیه جناح دیگر آن بر پایه ی وجود و حمایت این «جنبش»، معنای اجتماعی و مردمی بیابد. عجیب نیست که نه فقط موسوی و کروبی و امثالهم، نه فقط جریاناتی چون حزب توده و اکثریت و جمهوری خواهان ملی و لائیک و... که مدیای بورژوازی بین المللی نیز به تبعیت از سیاست دُول خود، رنگ «سبز» بر مبارزه ی میلیونی مردم معترض می پاشند و همه را یک جا مدافع این جناح و معتقد به مبارزه ی مسالمت آمیز در چهارچوب «قانون اساسی»

رژیم اسلامی قلمداد می کنند. مصلحت سیاسی - اقتصادی، اگر نه تمام بورژوازی بین المللی، که بخش قابل توجهی از آن، عروج این جناح سرمایه داری به حاکمیت سیاسی در ایران و بازسازی مناسبات سیاسی - اقتصادی فیما بین از طریق آن است. نمونه ی تبلیغات «رادیو صدای آمریکا»، «بی.بی.سی»، و... در این زمینه به اندازه ی کافی گویای هم آوایی بورژوازی بین المللی با این جناح سرمایه داری در ایران است.

«جنبش سبز»، اما، یک مغلطه است. اگر مقصود از این «جنبش»، مبارزه ی میلیونی توده ی مردم معترض در یک سال گذشته است، که سطور پیشین نشان داد: این مبارزه، نه اساسا در اعتراض به تقلبات گسترده ی انتخابات دهم شکل گرفته است؛ نه صرفا محدود به شرکت کنندگان در این انتخابات و حامیان موسوی و کروبی بوده است؛ و نه به فرمان این جناح سرمایه داری به خیابان آمده و از سیاست مبارزه ی «مسالمت آمیز» آن در چهارچوب «قانون اساسی» پیروی کرده است.

«جنبش سبز»، در واقعیت امر، تنها بخشی از مبارزه ی میلیونی مردم معترض علیه جمهوری اسلامی است. و این بخش، و رهبری سیاسی آن، به رغم تمامی تشبیهات خود نتوانستند مبارزه ی توده ی مردم را به زیر چتر خود بکشانند. آن چه موسوی و کروبی و امثالهم در روزهای پسا- انتخابات مطالبه می کردند، الغای نتیجه ی انتخابات دهم بود. این، حداکثر خواست جناح مغلوب انتخابات، و «جنبش سبز» آن، بود. مبارزه ی توده ی مردم معترض به سرعت از این خواست فراتر رفت؛ موسوی و کروبی و متعلقات سیاسی آن ها را به دنبال خود کشاند؛ و سپس، به سرعتی بیش تر، آن ها را جا گذاشت. از همان ابتدا روشن بود، که موسوی و کروبی نمی توانستند پا به پای مبارزه ی مردم معترض گام بردارند. این مبارزه و هم راهی با آن، فقط تا آن جا به کار این جناح جمهوری اسلامی می آمد، که پای از «خط قرمز» نظام فراتر نمی گذاشت و به این جناح امکان می داد به پشتوانه ی قدرت از پایین با جناح پیروز در انتخابات در بالا به جدال بپردازد و آن را به بازنگری در نتیجه ی انتخابات دهم، الغای آن، ریاست جمهوری موسوی، یا برگزاری مجدد انتخابات، تسلیم نماید.

«جنبش سبز»، اما، در مختصات سیاسی و اقتصادی معینی ریشه داشت. موسوی،

نماینده و رهبر این جنبش، یک مرید خمینی، نخست وزیر محبوب وی، و از مهندسین رژیم اسلامی بود. و «سبز»، نماد پیشنهادی وی برای تداعی با اسلام بود:

«ما در راهی که خداوند پیش رویمان قرار داده است، از نماد «سبز» استفاده کرده ایم تا پرچم دل بستگی نسبت به اسلامی باشد که اهل بیت پیامبر(ع) آموزگاران آن بوده اند؛ اهل بیت خرد، اهل بیت محبت، اهل بیت نورانیت.» (موسوی، بیانیه‌ی شماره‌ی یازده، «اعلام راه سبز امید»، چهاردهم شهریور ۸۸)

عشق به خمینی، وفاداری به میراث او، و دغدغه‌ی «نظام»، یک وجه مشخصه‌ی تبلیغات انتخاباتی و سیاست‌های پسا-انتخاباتی موسوی بود:

«شعارهایی مورد

حمایت راه سبز میلیونی مردم است، که فراتر از قانون اساسی جمهوری اسلامی نرود. خواسته‌ی مردم دفاع از جمهوریت نظام در کنار اسلامیت آن است و شعار جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم نه یک کلمه زیاد در بیان این جنبه از مطالبات آنان نقش راهبردی دارد.» (موسوی، «جمهوری اسلامی، نه یک کلمه کم تر نه یک کلمه بیش تر!» واکنش به شعار «جمهوری ایرانی»، منبع: «اخبار روز»، دهم

مرداد ۸۸)

دفاع از «قانون اساسی» جمهوری اسلامی، و تلاش برای محدود و مقید کردن مبارزه‌ی توده‌ی مردم معترض در چهارچوب آن، جزء منفک سیاست‌های موسوی بود:

«قانون اساسی در خود ظرفیت‌هایی دارد که اگر عملیاتی شود، حتا گرایش‌های ساختارشکنانه را هم متقاعد می‌کند. اگر از چهارچوب قانون اساسی خارج شویم، جامعه با یک آنارشی لجام‌گسیخته روبرو خواهد شد که جمع کردن آن غیر قابل پیش‌بینی خواهد بود.» (موسوی، در دیدار با جمعی از اهالی رسانه و مطبوعات، «منشوری فراتر از جبهه و گروه سیاسی تدوین می‌کنیم»، منبع: «عصرنو»، سی و

یکم تیر ۸۸)

موسوی، از سوی جناح «اصلاح طلب» جمهوری اسلامی، با ادعای تمرکز بر برنامه‌ی اصلاحات اقتصادی و به قصد نجات «نظام» از خطر اضمحلال اقتصادی و مخاطرات سیاسی جاری به صحنه‌ی انتخابات دهم ریاست جمهوری پای گذاشته بود. بر مبنای چنین باوری، سعید لیلاز، یکی از اقتصاددانان این جناح، مدعی بود:

«بحران اقتصادی ایران جایی برای ارائه‌ی طرح ویژه‌ی نگذاشته است. حتا اگر خود احمدی‌نژاد هم رییس جمهور باشد، اصلی‌ترین وظیفه‌ی دولت دهم نجات دادن ایران از لبه‌ی پرت‌گاه اقتصادی و خارج کردن از



وضعیت فعلی است.» («سرمایه» سیزدهم اردیبهشت ۸۸)

موسوی، از منظر این جناح، کسی بود که «می‌تواند جلوی سقوط اقتصاد ایران را بگیرد.» (منبع پیشین). منشور اقتصادی موسوی، با عنوان «محوریت بخش خصوصی، دولت برنامه‌ریز»، به تعبیر این جناح سرمایه‌داری در ایران، قصد داشت ضمن «گذار از وضعیت موجود به وضعیت اقتصادی مطلوب»، کشور را در مسیر «پذیرش سیاست‌گذاری اقتصادی در تعامل با محیط بین‌المللی اقتصادی... و در ارتباط با اقیانوس جهانی» قرار دهد. و در واقع، طرح ادغام اقتصاد سرمایه‌داری ایران در نظام سرمایه‌داری جهانی را در متن مناسبات

سیاسی معقول با غرب - با به کارگیری سیاست تنش‌زدایی و اعتمادزدایی - پیش برد. این سیاست، بر تضمین امنیت سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، رونق تولید، شکوفایی اقتصادی و به تبع این‌ها، ایجاد اشتغال متکی بود. به باور این جناح و منشور «محوریت بخش خصوصی، دولت برنامه‌ریز» آن:

«تولید آن هم جز با تکیه بر بخش خصوصی امکان‌پذیر نیست. مهم‌ترین مشکل دولت آینده بیکاری و تورم است و تولید و اشتغال بر محوریت بخش خصوصی میسر است...» («سرمایه»، بیست و نهم فروردین ۸۸)

موسوی، درون مایه‌ی سیاست این منشور برای نجات کشتی به گل نشسته‌ی اقتصاد جمهوری اسلامی را چنین

توضیح می‌دهد:

«باید به دنبال سرمایه‌گذاری خارجی باشیم. در عین حال باید بدانیم میهمان‌دار سرمایه‌گذاری خارجی، بخش خصوصی است نه دولت. جذب سرمایه‌گذاری خارجی، ثبات اقتصادی و مدیریتی را طلب می‌کند. سرمایه‌های خارجی به زور به کشور نمی‌آیند. وقتی فضای مناسبی نیست، هر چه به دنبال سرمایه بدویم حاصلی ندارد...» («سرمایه»، اول اردیبهشت ۸۸)

منشور اقتصادی موسوی، و جناح سرمایه‌داری خصوصی در ایران، بر مهم‌ترین مشکل دولت آینده: بیکاری و تورم،

انگشت می‌گذارد؛ اما سیاست بدیل این منشور اقتصادی - در تضمین امنیت سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، رونق تولید، شکوفایی اقتصادی و به تبع این‌ها، ایجاد اشتغال - به ویژه در شرایط بحران اقتصادی سرمایه‌داری جهانی، سیاستی شکست خورده و بی‌ثمر است. تجربه‌ی حضور سالیان دراز سرمایه‌داری خصوصی و بازار آزاد، در اکثریت قریب به اتفاق کشورهای جهان سرمایه‌داری، به ویژه در شرایط بحران اقتصادی، نشان داده است جز با بردگی مزدی مشدد طبقه‌ی کارگر، تعدیل هزینه‌های کار، بیکارسازی‌های گسترده، افزایش فشار کار، انجماد و کاهش دست‌مزدها، تنزل سقف

بیمه‌های اجتماعی، و در یک کلام: کارگر ارزان و خاموش؛ کارگری که اتفاقاً به اعتبار وجود ارتش عظیم ذخیره‌ی کار به بردگی مشدد خود گردن می‌گذارد، نمی‌توان از بار بحران سرمایه‌داری و زیان سرمایه‌کاست. در حالی که جان مایه‌ی سیاست‌های اقتصادی سرمایه‌داری جهانی در چنین شرایطی، سودهی اثرات مخرب بحران اقتصادی به سمت بردگان مزدی و پرتاب آن‌ها به فقر و فلاکت است، چگونه می‌توان در کشوری چون ایران به رونق تولید، شکوفایی اقتصادی، و ایجاد اشتغال پرداخت و موفق هم شد؟! این مهم، حتا با تحمیل سخت‌ترین شرایط کار و نازل‌ترین میزان دست‌مزدها بر بردگان مزدی، میسر نمی‌شود. آن چه که منشور موسوی مکتوم می‌گذارد، همین سیاست شناخته‌شده‌ی نظام ستم و استثمار سرمایه‌داری است. دولت دهم جمهوری اسلامی، به ریاست جمهوری احتمالی موسوی، برای درمان اقتصاد ورشکسته‌ی ایران از این راه گذر می‌کرد؛ راه رنج و شکنج، و مصائب باز هم بیش‌تر، میلیون‌ها خانواده‌ی کارگری.

طبقه‌ی کارگر و رُخ‌دادهای یک سال گذشته

طبقه‌ی کارگر، یک طبقه‌ی اصلی در جامعه‌ی سرمایه‌داری ایران و به لحاظ کثرت، پُر جمعیت‌ترین آن است. بنا بر پاره‌ای از گزارشات، طبقه‌ی کارگر در ایران بالغ بر جمعیتی متجاوز از ۴۵ میلیون تن است. این طبقه، و آحاد آن، نه تنها بار استثمار و بردگی مشدد سرمایه را بر دوش می‌کشند و از جان خود برای سودآوری سرمایه می‌کاهند، که بیش از سایر اقشار جامعه از فقدان آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، از وجود آپارتاید و تبعیض جنسیتی، از کار شرم‌آور کودکان، از کمبود امکانات آموزشی و بهداشتی و کیفیت نامناسب آن‌ها، از رواج گسترده‌ی فحشا و اعتیاد، از زندان و چوبه‌ی دار، از فضای مختنق و از تمامی مصائب نظام سرمایه‌داری در رنج و شکنج می‌باشند. وجود هر یک از این مشکلات، دلیلی برای حضور کارگران و خانواده‌های آنان در صف مقدم مبارزه‌ی اجتماعی به منظور رفع یا کاهش این مشکلات است.

بنا به این واقعیت، کارگران و خانواده‌های آنان در صف مبارزه‌ی میلیونی مردم معترض در یک سال گذشته نیز حضور داشتند.

مبارزه علیه ستم و استثمار جمهوری اسلامی سرمایه، و برپایی دنیای آزاد و برابر انسانی، آرزو و دل‌خواسته‌ی اصلی توده‌ی کارگر است. با تمام این‌ها، اما، واقعیت دیگر این است که توده‌ی کارگر به مثابه یک طبقه، با صف مستقل و طبقاتی خود، متشکل و متحد، در طول این مبارزه حضور نداشتند. و لذا، نتوانستند سیاست طبقاتی خود را بر مبارزه‌ی میلیونی مردم معترض ناظر کنند. این، یک کاستی بنیادین در رُخ‌دادهای پُر تب و تاب یک سال گذشته، و در عقب‌نشستن توده‌ی مردم از برابر توحش جمهوری اسلامی، بود.

حضور یا عدم حضور طبقه‌ی کارگر در رُخ‌دادهای یک سال گذشته، شوربختانه، یک بحث مهم به ویژه در میان پاره‌ای از جریاناتی که تحت عنوان «چپ» و «سوسیالیست»، سیاست بورژوا-سوسیالیستی را پراتیک می‌کنند، بود. یک مشکل این جریانات، آن است که طبقه‌ی کارگر را فقط در هیات کارخانه‌ای - و نه به مثابه یک موجودیت اجتماعی - می‌بینند. در این بینش نادرست و مُضر، طبقه‌ی کارگر را با مشکلات و مسایل سیاسی و اجتماعی کاری نیست. مکان طبقه‌ی کارگر، فابریک است؛ و وظیفه‌ی آن، مبارزه برای افزایش دست‌مزد و بهبود شرایط کار. به عبارت دیگر، طبقه‌ی صنفی، مبارزه‌ی صنفی! لایه‌ی دیگر این بینش نادرست و مُضر، آن جا که حتا ناچار به پذیرش واگنش اجتماعی طبقه‌ی کارگر نسبت به وجود مشکلات و مسایل سیاسی و اجتماعی می‌شود، شرط وجود یا عدم وجود مطالبات «خاص» کارگری در تشخیص حضور یا عدم حضور کارگران در مبارزه علیه مشکلات و مسایل مزبور است. اگر پلاکارد مطالبه‌ی افزایش دست‌مزد و دیگر مطالبات «خاص» کارگری - در واقع، همان مطالبات فابریکی - در چنین مبارزه‌ای به چشم نخورد، پس توده‌ی کارگر در آن مبارزه حضور نداشته است. و واقعیت منتج، از این منظر، آن است که توده‌ی کارگر در رُخ‌دادهای یک سال گذشته حضور نداشتند: پلاکارد مطالبه‌ی افزایش دست‌مزد و بهبود شرایط کار، دیده نشد!

درک غیر طبقاتی چنین بینشی، جز کارگر مولد - کارگر فابریکی - را طبقه‌ی کارگر نمی‌پندارد و لذا، دست در ترکیب و بافت طبقه‌ی کارگر می‌برد و بخش‌های گسترده و موثری از طبقه را در خارج از آن قرار می‌دهد. تشخیص «طبقه‌ی متوسط»، و قائل شدن به آن

به مثابه پایگاه اجتماعی «جنبش سبز»، فقط بر متن این طرز تلقی نادرست و مُضر از ترکیب و بافت طبقه‌ی کارگر میسر می‌گردد.

از منظر کمونیسم، کارگر، فروشنده‌ی نیروی کار است. و در جامعه‌ی سرمایه‌داری، فروشنده‌ی نیروی کار، نه فقط کارگر مولد، که کارگر غیرمولد را هم شامل می‌شود. بنابراین، کارگر صرفاً کسی نیست که با فروش نیروی کار خود به سرمایه‌دار صاحب فابریک یا مزرعه، ارزش اضافی تولید می‌کند؛ معلم، پرستار، روزنامه‌نگاران، کارکنان شهرداری، مخابرات، آب و برق، حمل و نقل و انبوه‌کسانی که در بخش «خدمات»، نیروی کار خود را برای امرار معاش و گذران زندگی به سرمایه‌دار می‌فروشند نیز کارگر و جزء پیکره‌ی طبقه‌ی کارگر هستند. آن‌ها که جز این می‌اندیشند، در واقع، هم‌آوا و هم‌سو با بورژوازی و تئورسین‌های آن در کار شقه شقه کردن طبقه‌ی کارگر و لذا، تضعیف مبارزه‌ی این طبقه علیه بردگی مزدی و ستم و استثمار سرمایه‌داری می‌باشند.

در هیچ یک از آثار مارکس، کارگر فقط کارگر فابریک قلمداد نشده است. مارکس، رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار، به مثابه خصلت نمای شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، را توضیح می‌دهد. او از کارگرانی صحبت می‌کند، که نیروی کارشان با سرمایه‌ی غیرمولد مبادله می‌شود؛ از کارگرانی، که نیروی کارشان را نه با سرمایه، بلکه با درآمد مبادله می‌کنند؛ از کارگرانی، که محصول کارشان تولیدات غیرمادی است. مارکس، همه‌ی آنان را کارگر و جزء پیکره‌ی طبقه‌ی کارگر قلمداد می‌کند. بنا به نظر مارکس، نه فقط جمعیت فروشنده‌ی حاضر نیروی کار، که کُل ارتش ذخیره‌ی کار، کُل ارتش بیکاران، و افراد خانواده‌های کارگری، که گذران زندگی و هست و نیست آن‌ها از طریق فروش نیروی کار تامین می‌شود، همه آحاد طبقه‌ی کارگر می‌باشند. نفس تثبیت موقعیت انسان به مثابه فردی که نیروی کارش کالاست و زندگی و موجودیت اجتماعی اش منوط به فروش این نیرو است، بارزترین گواه کارگر بودن و تعلق وی به طبقه‌ی کارگر است. فروشنده‌ی نیروی کار، مستقل از این که کارش با سرمایه‌ی مولد مبادله می‌شود یا با درآمد سرمایه‌دار و یا کار پرداخت شده‌ی کارگران مزدی، کسی است که جز نیروی کارش، مالک چیزی نیست. وی مجبور به فروش این نیرو است و خرید نیروی کار وی توسط سرمایه‌دار،



مستقیم یا غیر مستقیم، شرط ارزش افزایی سرمایه است.

مارکس نه تنها آموزگار، که حتا خواننده‌ای را که در کاباره می‌خواند یا نویسنده‌ای را که در ازای دریافت مزد برای یک موسسه‌ی خصوصی می‌نویسد، عضوی از طبقه‌ی کارگر می‌داند. آن چه موجب پیوند تمامی این مشاغل در مفهوم «کارگر» است، «فروش نیروی کار» است. به این معنا، کسی که در خلوت خویش برای لذت خود آواز می‌خواند، «کارگر» نیست؛ اما همین فرد اگر در کاباره‌ای برای امرار معاش و گذران زندگی خود خوانندگی کند، «کارگر» است.

جز این، بخش عظیمی از طبقه‌ی کارگر جهان سرمایه داری، در شرایط حاضر، را کارگران شاغل در عرصه‌های اقتصادی معینی تشکیل می‌دهند، که در تقسیم کار کاپیتالیستی رایج به بخش «خدمات» موسوم هستند. کارگران بخش «خدمات»، نه فقط فروشنده‌ی نیروی کار خود، که تولید کنندگان مستقیم اضافه ارزش نیز هستند. جمعیت عظیم معلمان، که نیروی کار خویش را به صاحبان دبستان‌ها، دبیرستان‌ها و دانش‌گاه‌های خصوصی می‌فروشند؛ توده‌ی کثیر پرستاران، بهیاران و سایر کارکنان موسسات گسترده‌ی بهداشت و درمان، که برای بیمارستان‌ها و مراکز خصوصی کار می‌کنند؛ کارگران عرصه‌های اقتصادی خصوصی یا دولتی، که خرید و مصرف نیروی کار آن‌ها منشاء تولید سود برای صاحبان

سرمایه‌دار این عرصه‌هاست، کارگر مولد محسوب می‌شوند. نیروی کار این بخش از طبقه‌ی کارگر نه فقط با سرمایه که حتا با سرمایه‌ی مولد مبادله می‌شود، نه فقط بهای فروش خود را بازتولید می‌کند، که علاوه بر آن اضافه ارزش تولید می‌نماید. در جهان سرمایه‌داری فعلی، آن چه که تحت عنوان «خدمات» نام گذاری می‌شود، اغلب حوزه‌ی انباشت سرمایه با هدف مصرف مستقیم نیروی کار و تولید اضافه ارزش می‌باشد:

«... مثلاً معلمان در موسسات آموزشی ممکن است صرفاً کارگرانی مزدبگیر در خدمت صاحب موسسه باشند. از این نوع کارخانه‌های تعلیم و تربیت در انگلستان فراوان است. اگر چه در رابطه با شاگردان،

معلمان کارگر مولد نیستند، در رابطه با کارفرمای خود کارگر مولدند. صاحب کار، سرمایه‌اش را با نیروی کار آنان مبادله می‌کند و خود از طریق این پروسه، ثروت می‌اندوزد. وضع در بنگاه‌هایی نظیر تئاترها و نمایش‌خانه‌ها و غیره نیز به همین صورت است. در چنین مواردی، رابطه‌ی هنرپیشه با تماشاگران، رابطه‌ی یک هنرمند است، اما در قبال کارفرمای خود او یک کارگر مولد است. (مارکس، «درباره‌ی کار مولد و غیرمولد»، ترجمه: منصور حکمت، «بسوی سوسیالیسم»، نشریه‌ی تئوریک حزب کمونیست ایران،



شماره‌ی دوم، آذر ۶۴)

سیر تمولات در چشم‌انداز

مبارزه‌ی میلیونی مردم معترض در یک سال گذشته، بی شک، از درخشان‌ترین برگ‌های تاریخ مبارزات توده‌ای در جهان بشری علیه دیکتاتوری سرمایه و تمامی مصائب ناشی از آن است. توده‌ی مردم معترض در ایران، در یک سال گذشته، جان‌های عزیز خود را بر دست گرفتند و به خیابان آمدند، تا به رژیم جمهوری اسلامی، به فقر و فلاکت، به بیکاری و بی خانمانی، به زندان و شکنجه، نه بگویند. مساله‌ی اساسی، در کنار این که تا چه اندازه این مردم متشکل و متحد بودند؛ به راه خود واقف بودند؛ از توهم به دسته‌جات

مختلف بورژوازی رها گشته بودند؛ شعارها و مطالبات اساسی زندگی سخت و نابسامان خود را فریاد زده بودند؛ و... نفس حضور میلیون‌ها انسان از زن و مرد، پیر و جوان، در میدان مبارزه علیه ستم و استثمار جمهوری اسلامی سرمایه هم بود. در جامعه‌ی مختنق و به خون نشسته‌ی ایران، که گله‌های جنایت‌کار جمهوری اسلامی، حاکم جان و مال مردمان هستند و بی مهابا هستی‌شان را به یغما می‌برند؛ در جامعه‌ای، که هنر بزرگ جمهوری اسلامی، شکاف انداختن در بین مردمان و بدگمان کردن آنان نسبت به هم است؛ در جامعه‌ای، که هزاران مبارزه‌ی کوچک و بزرگ، شجاعت‌های فراوان، اما پراکنده و دور از هم، را در طول این سال‌های دراز پشت سر داشت؛ نفس حضور میلیونی مردم معترض در میدان مبارزه‌ای سراسری، یک مساله‌ی اساسی است. توده‌ی مردم، در طول این مبارزه، آمادگی خود برای جنگ‌های بزرگ‌تر علیه ستم و استثمار سرمایه را آشکار کردند.

اگر شکل سراسری و چشم‌انداز طبقاتی روشن در مبارزه برای الغای بردگی مزدی و رهایی و آزادی کارگران و مردمان محروم و فرودست از ستم و استثمار سرمایه وجود می‌داشت؛ آن گاه، تاریخ یک سال گذشته، به گونه‌ای دگر نوشته می‌شد.

مبارزه‌ی میلیونی مردم معترض در یک سال گذشته، مغلوب کاستی‌های خود شد. اما تمامی شواهد بر برآمد شورش بیکاران و گرسنگان دلالت دارد. فقر و فاقه در جامعه با شتاب فزاینده‌ای گسترش یافته است. با بالا رفتن سرسام‌آور هزینه‌های زندگی، افزایش مداوم قیمت‌ها، و تنزل دائمی قدرت خرید کارگران و مردمان محروم و فرودست، بر جمعیت توده‌ی مردمی که قادر نیستند حداقل‌های یک زندگی بخور و نمیر را تامین کنند، پیوسته افزوده می‌شود. بحران اقتصادی، تعطیلی کارخانه‌ها، و بیکارسازی گسترده‌ی کارگران، شمار هر چه بیش‌تری از توده‌ی مردم را به دامان فقر و گرسنگی و تباهی سوق می‌دهد.

در جمهوری اسلامی، آمار دقیقی در مورد میزان جمعیت انبوه مردمی که در زیر خط فقر زندگی می‌کنند و قادر به تامین نیازهای اولیه‌ی زندگی خود نمی‌باشند، وجود ندارد. آخرین آمار رسمی اعلام شده توسط وزارت

رفاه و تامین اجتماعی جمهوری اسلامی، در این باره، به سال ۸۳ بازمی‌گردد. در این سال، حدود ده میلیون تن در زیر خط فقر زندگی می‌کردند. این جمعیت، به اعتبار تمامی شواهد، در این سال‌ها پیوسته افزایش یافته است.

خبرگزاری «فارس»، به نقل از حسین راغفر، کارشناس اقتصادی، گزارش داده است، که: خط فقر مطلق در مقیاس تمام کشور در سال ۸۳ معادل ۲۳۸ هزار تومان، سال ۸۴ معادل ۲۷۴ هزار تومان، سال ۸۵، ۳۲۵ و سال ۸۶ معادل ۴۰۰ هزار تومان بوده است. این رقم در مورد استان تهران در سال ۸۳، ۴۰۰ هزار تومان، سال ۸۴ معادل ۴۸۰، سال ۸۵ معادل ۵۶۰ و در سال ۸۶ برابر ۶۵۰ هزار تومان و در شهر تهران ۷۸۰ هزار تومان بوده است. در سال ۸۷، منابع دولتی بر مبنای نرخ تورم اعلام شده از سوی بانک مرکزی، که اغلب کم‌تر از میزان واقعی نرخ تورم محاسبه می‌شود، خط فقر را برابر ۷۸۰ هزار تومان اعلام نمودند. در سال ۸۸، بنا به همین منابع، خط فقر به حدود یک میلیون تومان رسید. و در مورد سال جاری نیز - با توجه به افزایش نرخ تورم و به ویژه با در نظر گرفتن تورمی، که اجرای طرح هدفمند سازی یارانه‌ها به دنبال خواهد آورد - برخی از کارشناسان پیش بینی می‌کنند خط فقر به مرز یک میلیون و پانصد هزار تومان خواهد رسید. و این در حالی است، که در طول تمامی این سال‌ها میزان حداقل دست‌مزد کارگران همواره نازل‌تر از میزان خط فقر بوده است.

وضعیت توده‌ی کثیر کارگرانی که خارج از قراردادهای رسمی کار می‌کنند، از این هم مشقت‌بارتر است؛ چرا که این کارگران مشمول حتماً همین حداقل دست‌مزد نیز نمی‌شوند و برای به دست آوردن لقمه‌ای نان، مجبور می‌گردند در ازای دست‌مزدهایی به شدت نازل‌تر از دست‌مزد های رسمی، و با شرایطی وحشیانه‌تر، تن به استعمار بدهند. گزارش‌های رسمی، حاکی از آن است که هم اکنون بیش از ۵۰ درصد بازارهای کار ایران به صورت غیر رسمی فعالیت می‌کنند و کارگران شاغل در این بازارهای کار، به هیچ‌رو مشمول بیمه‌های اجتماعی نمی‌شوند. بنا به گزارشات بسیاری - به نمونه، مجله‌ی «سرمایه»، دهم اسفند ۸۷ - در حدود ۸۰ درصد این گونه کارگران، «فقیر مطلق» هستند و قادر به تامین حداقل نیازهای اساسی زندگی سخت خود نمی‌باشند.

«مرکز آمار ایران»، در سال ۸۷، و با خط فقر ۷۸۰ هزار تومانی، میزان جمعیت مردم زیر خط فقر را متجاوز از ۴۷ میلیون نفر اعلام کرد. بر طبق این آمار، خانواده‌های با درآمد کم‌تر از ۴۷۳ هزار تومان، در حدود ۳۰ میلیون نفر و خانواده‌هایی که درآمدشان بین ۴۷۳ تا ۷۸۰ هزار تومان بوده است، ۱۷ میلیون و ۶۰۰ هزار نفر بوده‌اند. بنا به این آمار، قریب به دو سوم جمعیت ۷۵ میلیونی کشور در زیر خط فقر گذران زندگی می‌کنند! طرح هدفمند سازی یارانه‌ها - و به عبارت دقیق‌تر، آزاد سازی کامل قیمت‌ها - که در زمره‌ی سیاست‌های اقتصادی اصلی دولت احمدی‌نژاد است، به نوبه‌ی خود با افزایش شدید نرخ تورم و کاهش قدرت خرید توده‌ی مردم، دایره‌ی فقر و فاقه‌ی عمومی را از این هم گسترده‌تر و متراکم‌تر خواهد ساخت.

بیکارسازی‌های گسترده - که بر متن بحران اقتصادی و تعطیلی کارخانه‌ها و مراکز تولیدی - ابعادی سرسام‌آور یافته است، مشکل جدی جامعه‌ی ایران است. اگر چه دولت احمدی نژاد اصرار دارد، که نرخ بیکاری نسبت به سال ۸۷ کاهش داشته و از ۱۲/۵ درصد به ۱۱/۳ درصد در پایان سال ۸۸ رسیده است، اما واقعیت این است که نرخ بیکاری پیوسته در حال افزایش بوده و بنا به گفته‌ی بسیاری حتماً از مرز ۱۵ درصد هم گذشته است. واحد اطلاعات اقتصادی «اکنونیست»، در گزارش ماه فوریه، نرخ بیکاری در ایران را ۱۲/۹ درصد اعلام کرد. و پیش‌بینی نمود، که نرخ بیکاری طی دو سال آینده به ۱۴/۱ و ۱۵ درصد خواهد رسید.

اقتصاد سرمایه‌داری ایران در بن‌بست بحرانی عمیق و حاد گرفتار است و نه تنها فاقد ظرفیت ایجاد اشتغال برای نیروی جوان‌دهی کار می‌باشد، که راه برون‌رفت از این بحران را نیز در کاهش هر چه بیش‌تر هزینه‌ی کار، بیکارسازی گسترده‌ی طبقه‌ی کارگر و رواج بردگی نوین بر مبنای قراردادهای موقت و سفیدامضاء، جست‌وجو می‌کند.

به گفته‌ی برخی از کارشناسان، تعداد بیکاران در ایران متجاوز از پنج میلیون و در حقیقت بسیار بیش از این است؛ چرا که آمار بیکاران، بر حسب معمول، بدون احتساب میلیون‌ها کارگر خانگی، روزمزد و موقت و... سرشماری می‌شوند. افزون بر این‌ها، به گفته‌ی وزیر کار و امور اجتماعی جمهوری اسلامی، بیست و نهم مهر ۸۷، بر اساس

آخرین آمارهای منتشره از سوی مسئولین اداره‌ی تامین اجتماعی، فقط در پایان سال تحصیلی ۸۸-۸۷، حدود ۸ میلیون جوان تحصیل کرده وارد بازار کار خواهند شد، که در بهترین حالت فقط چند صد هزار تن از آن‌ها شانس پیدا کردن شغلی را خواهند داشت و بقیه به صف بیکاران چند میلیونی کشور خواهند پیوست. پدیده‌ی بیکاری، بلیه‌ای است که جامعه‌ی ایران را - مستاصل و درمانده - در خود فرو می‌کشد. دبیرکل «خانه‌ی کارگر» جمهوری اسلامی، علی رضا محجوب، تنها گوشه‌ای از فاجعه‌ی بیکاری و زندگی کارگری در ایران را برملا می‌کند؛ وی اخیراً اعلام داشته است:

«در حال حاضر، بحران مالی دو هزار واحد مسجل است، که تعداد کارگران آن ۲۰۰ هزار نفر می‌شوند. به عبارتی، به طور متوسط سالانه ۲۰۰ هزار کارگر بیکار می‌شوند و با یا مشکلات صنفی ناشی از مشکلات مالی واحدها درگیر هستند.»

دولت احمدی نژاد، به دلیل بحران مالی شدیدی که درگیر آن است و نیز با تنزل منابع درآمدی خود - چون فروش نفت - بیش از پیش در بحران مالی فرو رفته و قادر به سرمایه‌گذاری برای ایجاد اشتغال نیست. بنا به گزارشات، دولت احمدی نژاد بیش از ۴۰ هزار میلیارد تومان به پیمان‌کاران بخش خصوصی بدهکار است و بدهی آن به بانک‌های دولتی و غیر دولتی و موسسات غیر بانکی نیز از ۴۰ هزار میلیارد تومان به ۵۳ هزار میلیارد افزایش یافته است. بحران در کارخانه‌های تحت پوشش دولت، که از جمله با عدم پرداخت دست‌مزد ماه‌ها کار پُر مشقت کارگران هم‌راه است، تابعی از این اقتصاد به گل نشسته می‌باشد.

جمهوری اسلامی با یک بحران عمیق و فرساینده‌ی اقتصادی و سیاسی درگیر است، که نه تنها اساس حاکمیت منحوس آن را در داخل زیر سؤال برده، که در خارج از ایران نیز آن را با مشکل فشارهای سیاسی و تحریم‌های بین‌المللی مواجه کرده است. وضعیت جمهوری اسلامی، امروزه، به گونه‌ای است که حتی قادر به فروش نفت به میزان مصوب در اوپک نیز نمی‌باشد و بسیاری از خریداران نفت، خرید آن از جمهوری اسلامی را یا کاهش داده یا قطع کرده‌اند. عسلویه و بسیاری دیگر از طرح‌های مربوط به نفت و گاز و مشتقات آن به رکود فرو رفته است و شرکت‌های خارجی حاضر

به ادامه‌ی هم‌کاری در این پروژه‌ها نیستند. تبعات ناشی از این تحریم‌ها، به نمونه، در عسلویه باعث کاهش ۹۰ درصدی کارگران این پروژه‌ی عظیم شده و تعداد آنان را به چهار هزار کارگر رسانده است.

بحران و رکود، همگی بخش‌های اقتصادی ایران را در بر گرفته است. شاید تنها استثناء در این میان، بخش واردات - چه رسمی و چه قاچاق - است. دولت احمدی نژاد به بهانه‌ی «تنظیم بازار» و «تعدیل نرخ‌ها»، درها را بیش از پیش به روی واردات و قاچاق گشوده و بازاری بسیار پول‌ساز برای سپاه پاسداران و دیگر نخبه‌گان نظام فراهم آورده است. اکنون بازارهای ایران انباشته از اجناس گوناگون چینی، تایلندی، کره‌ای، ترکیه‌ای و ... شده است، چنان که نه فقط پارچه و کفش، که حتا علم و کُتِل عزاداران حسینی هم از خارج وارد می‌شود.

«اتاق بازرگانی و صنایع و معادل ایران»، در مهر ۸۸، اعلام کرده بود: «هم اکنون ۵۰ درصد از صنایع، به حالت تعطیل در آمده و واحدهای بزرگ نیز تنها با ۳۰ درصد ظرفیت فعالیت می‌کنند.» همین ارگان، در گزارش دیگری، در آذر ۸۸، بر مبنای نمونه‌گیری آماری، عنوان کرده بود: «بیش از ۴۰ درصد واحدهای صنعتی بخش خصوصی در حال ورشکستگی کامل هستند.» در حال حاضر، انبارهای بسیاری از کارخانه‌های سیمان، به علت رکود بازارهای داخلی و محدودیت صادرات، از تولیدات قبلی انباشته شده است. حجم تولید فولاد کشور، که قبلا هم روند نزولی داشته، در سال گذشته ۴۰ درصد کاهش یافته است. صنایع نساجی، پوشاک، چرم و کفش، امکان رقابت با محصولات مشابه و ارزان‌تر خارجی را از دست داده و با اخراج صدها هزار کارگر، یکی بعد از دیگری، به تعطیلی کشانده شده‌اند. صنایع غذایی داخلی، چون قند و شکر و چای و...، نصیبی جز این نبرده‌اند. دامنه‌ی رکود و ورشکستگی حتا به رشته‌هایی نظیر لوازم خانگی، کبریت‌سازی و سرامیک‌سازی نیز رسیده است.

در بخش کشاورزی، وضعیت چندان بهتر از بخش صنعتی نیست. دبیرکل «خانه‌ی کشاورزی» در سومین کنگره‌ی سراسری آن، زمستان ۸۸، از افزایش ۷۵ درصدی واردات کشاورزی خبر داد و از تأثیرات مخرب آن در ورشکستگی صنایع غذایی و کارخانجات کود، سم و ماشین‌آلات کشاورزی صحبت کرد. سندی‌کای کارخانه‌های چای شمال، در

نامه سرگشاده‌ای، با اشاره به «سالانه ۱۰۰ هزار تن قاچاق چای»، اعلام کرد: «هم اکنون ۱۸۰ هزار تن چای سنواتی در انبارهای گیلان موجود است.» طبق گزارش دستگاه‌های ذیربط، واردات گندم در سال ۸۷، بالغ بر هفت میلیون تُن و میزان واردات آن در سال بعدی ۴/۶۶ میلیون تُن بوده است. واردات انواع میوه‌های خارجی نیز رواج بیش‌تری یافته است. به نوشته‌ی مطبوعات، در هشت ماه نخست سال ۸۸، واردات فقط پرتقال به ۶۰ میلیون دلار بالغ شده است. کارشناسان مستقل، برای تولیدات کشاورزی در سال گذشته، رشد منفی برآورد می‌کنند؛ در صورتی که طبق برنامه‌ی چهارم، رشد این بخش می‌بایست ۶/۵ درصد می‌بود.

مجموعه‌ی این وضعیت بحرانی، به گونه‌ای فزاینده بر فقر و فاقه‌ی عمومی می‌افزاید و توده‌ی مردم هر چه بیش‌تری را در معرض نیستی و تباهی قرار می‌دهد. بی‌جهت نیست، که خود کارگزاران جمهوری اسلامی از خطر «شورش گرسنگان و بیکاران» و به خیابان آمدن «یقه آبی‌ها» صحبت می‌کنند. سایت «الف»، به قلم احمد توکلی، نماینده‌ی متنفذ اصول‌گرای مجلس جمهوری اسلامی، گزارشی از وضعیت اقتصادی کشور دارد، که خطر «شورش گرسنگان، ورشکست شدگان و بیکاران» را به روشنی به هم‌پالگی‌های خود در جمهوری اسلامی سرمایه‌هشدار می‌دهد:

«رکود اقتصادی در کشور رو به وخامت است. وزیر اقتصاد معتقد است، که سیاست‌های پولی را باید اصلاح کرد. این خبر بعد از قطعی شدن حضور وی در دولت دهم از سوی رسانه‌ها منتشر

شد. اتاق بازرگانی پیش از این نسبت به ادامه‌ی بحران هشدار داده بود. فعالان بخش خصوصی از بالا رفتن ریسک اقتصادی و امنیت می‌گویند...

اما مسئولین فکر می‌کنند می‌توان با چرخش متغیرنقدینگی، اقتصاد را متحول کرد. حجم پول از ۲۱۵۰۰ میلیارد تومان در اسفند ۸۶ به ۱۵۷۰۰ میلیارد تومان در دی ۸۷ کاهش یافته است. کاهش ۲۷ درصدی حجم نقدینگی، در حالی که تورم ۲۵ درصد است، یعنی قدرت خرید مردم نسبت به قبل ۵۲ درصد کاهش یافته است.

با افزایش نقدینگی، کنترل و مهار تورم به شیوه‌ی قبل از انتخابات دیگر ممکن نخواهد بود. گزارش‌های رسمی از افزایش سه درصد نرخ بیکاری در تهران خبر می‌دهد... در ۵۰۰ کارخانه، ۲۰۰ هزار کارگر از سه تا پنجاه ماه حقوق در یافت نکرده‌اند.

«ایرالکو» مجبور است محصولات خود را حدود ۷۰۰ تومان زیر بازار در بورس کالا بفروشد، که باز هم به دلیل بالاتر بودن قیمت آلومینیم نسبت به بازارهای جهانی خریداران استقبال نمی‌کنند. این بحران باعث شده، تولید ایرالکو ۵۰ درصد کاهش یابد... با واردات بیش از یک میلیون تُن شکر در سال گذشته، ۵۰ درصد واحدهای تولیدی شکر در مدار زیان قرار گرفتند و در باقی کارخانه‌ها نیز تولید عملاً متوقف شده است...

در حال حاضر، ۵۶ هزار میلیارد تومان بدهی بانکی وجود دارد. تعداد فزاینده‌ی بیکاران و نیمه بیکاران به گونه‌ای محتوم



در ورای این رکود و ورشکستگی پیاپی کارخانه‌جات است. کارگران به اقشار زیر طبقه سقوط خواهند کرد. آنان در استیصال کامل، برای بقای خود به اشتغال غیر رسمی روی خواهند آورد. از این پس میلیون‌ها یقه آبی که جامعه علی‌رغم توانایی‌یی که دارند، خواهان کارشان نیست، خود را بازنده‌ی مناسبات جدید می‌پندارند.

طی چند ماه گذشته، تمامی اخبار دال بر شکل‌گیری گسترده‌ی اعتراضات یقه آبی‌ها دارد. ادامه‌ی روند کنونی و بی‌توجهی به رکود بنگاه‌های اقتصادی، موج اعتراضات آبی را به راه خواهد انداخت. تنها مچ بند سبز نیست، که جای خود را به یقه‌های آبی می‌دهد. انگیزه‌ی اصلی این حرکت خودجوش، نگرانی از گرسنگی خانواده و شیر خشک فرزند نوزاد و اجاره‌ی مسکن آخر ماه و ادامه‌ی تحصیل فرزند و درمان همسر است. هر نفر که بیکار شود، با خود حداقل چهار نفر را به زیر خط فقر می‌برد...

سرکوب جنبش آبی‌ها و برگزاری دادگاه فیروزه‌ای، حتا اگر به تواب سازی هم بیانجامد، باز هم مانع فساد و انحرافات اجتماعی نخواهد شد. آنومی و دختران فراری، ایدز و کودکان خیابانی، و طلاق و اعتیاد و سرقت و قتل، موج قرمزی است، که پس از بی‌توجهی به اعتراضات آبی به سادگی قابل مهار نخواهد بود...

باید از خلسه‌ی پُر اندوه سبز خارج شد و بیش‌تر نگران خروش آبی‌ها و سیاهی فقر و قرمزی فساد بود.

«الف» درست می‌گوید: «شورش گرسنگان، ورشکست شدگان و بیکاران» به زودی از راه خواهد رسید. ادامه‌ی روند کنونی و بی‌توجهی به رکود بنگاه‌های اقتصادی، «موج اعتراضات آبی» را به راه خواهد انداخت. و «خروش آبی‌ها» جای «مچ بندهای سبز» را خواهد گرفت. اما آن چه «الف» نمی‌گوید، ضعف جمهوری اسلامی سرمایه، بر متن فقدان راه‌کار موثر و دورنمای روشن هر دو جناح سرمایه‌داری در ایران، برای فائق آمدن بر تنگنای بحران اقتصادی جاری و به سکوت کشاندن و عقب راندن نه فقط «موج اعتراضات آبی»، که امواج اعتراضات همه‌ی بخش‌های طبقه‌ی کارگر و مردم محروم و فرودست، است.

اوضاع سیاسی و اجتماعی در ایران، دم به دم ملتهب‌تر می‌شود. تنگنای نگران‌کننده‌ی بحران اقتصادی، رشد فزاینده‌ی بیکاری؛ گرانی روزافزون و سرسام آور مایحتاج زندگی؛ فقر و فاقه‌ی عمومی؛ تعديات افسار گسیخته بر کار و معیشت کارگران و زنان و دانش‌جویان و آحاد مردمان جامعه؛ فضای به شدت مختنق؛ کشمکش با دنیای غرب - به ویژه با آمریکا - بر سر «انرژی هسته‌ای»؛ دخالت در عراق، افغانستان، لبنان و فلسطین و... با هدف قدرت یافتن در چانه زنی با آمریکا و دنیای غرب در ازای زمین گیر کردن و به شکست کشاندن سیاست‌های طرف مقابل در این مناطق؛ و... نمونه‌هایی از اوضاع سیاسی و اجتماعی ملتهب در ایران هستند. حقیقت مهم این وضعیت، اما، در خشم و انزجار عمیق توده‌ی مردم نسبت به جمهوری اسلامی ریشه دارد. مهم‌ترین مشکل جمهوری اسلامی، نه ضدیت با آمریکا و دنیای غرب، نه دشمن متخاصم در خارج از مرزها، نه رقابت دو جناح سرمایه‌داری آن، که همین خشم و انزجار عمیق در درون مرزها، میلیون‌ها مردمی که از اختناق خونین جمهوری اسلامی، از جنایات قداره بندان و آدم‌گشان آن، از ستم و استثمار مشدد سرمایه‌داری تحت حاکمیت آن، جان به لب‌شان رسیده است، می‌باشد. با آمریکا و دنیای غرب سرانجام می‌توان به سازش و توافق رسید؛ رقابت دو جناح سرمایه‌داری را سرانجام می‌توان به یک نقطه‌ی تعادل و سهم‌بری متناسب از خوان یغمای سرمایه رساند؛ اما با مردم خشمگین و به ستوه آمده نمی‌توان هیچ گونه تفاهمی برقرار کرد. این جا، و در این عرصه، تنها راه ممکن جمهوری اسلامی، بگیر و ببند و بزن و بگش مردم ناراضی و معترض است. این، تنها راه برقراری «تفاهم!» با مردمان جامعه و در واقع، تنها راه خاموش کردن شعله‌های خشم و اعتراض آنان به این زندگی جهنمی است. اما نه این راه طولانی خواهد بود و نه چنین «تفاهمی» پایدار! دیر یا زود، مردمانی که آثار اختناق خونین جمهوری اسلامی و آوار بیکاری و گرسنگی و... را بر تن دارند، این غول را در شیشه می‌کنند و به حاکمیت منحوس آن پایان می‌دهند. این را هر دو جناح سرمایه‌داری جمهوری اسلامی دریافته‌اند. تاکید جناح مغلوب بر مبارزه‌ی «مسالمت آمیز» در چهارچوب «قانون اساسی» ارتجاعی جمهوری اسلامی و

مجاهدت برای حفظ خط قرمهای «نظام»، به رغم تمامی اختلافات با جناح غالب، نشانی از این واقعیت دارد.

آن چه که در این وضعیت، نقش اساسی و تعیین کننده دارد، طبقه‌ی کارگری است که گام به گام به قدرت طبقاتی خود پی می‌برد، زمینه‌های مناسب مبارزه‌ی متحد خود را می‌سازد و به این منظور، دست به ایجاد تشکل طبقاتی و سراسری ضد سرمایه‌داری خود می‌برد. وجود چنین تشکلی، برآمده از هستی واقعی طبقه‌ی کارگر، با افق الغای بردگی مزدی و مالکیت خصوصی بورژوازی، مهم‌ترین و اصلی‌ترین راه‌کار مبارزه علیه ستم و استثمار جمهوری اسلامی سرمایه است. فقدان چنین تشکلی با دورنمای طبقاتی روشن از وضعیت امور، مهم‌ترین و اصلی‌ترین کاستی مبارزه‌ی میلیونی مردم معترض در یک سال گذشته بود. رفع این کاستی، در گرو کوشش پیگیر و هدف‌مند فعالین کمونیست جنبش کارگری است. اگر راه نجاتی از این جهنم زمینی و دست‌یابی به یک زندگی انسانی وجود داشته باشد، در همین مساله‌ی مهم و اصلی نهفته است: در تشکل‌یابی و اتحاد گسترده‌ی طبقه‌ی کارگر و برآمد مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری آن!

ژوئن ۲۰۱۰

اگر برای «نگاه» مقاله می‌نویسید، توجه کنید که این نشریه: - در رد یا قبول مطالب آزاد است. علت پذیرفته نشدن مطلب به اطلاع نویسندگی آن فواید رسید؛ - فقط مقالاتی را درج می‌کند، که برای این نشریه - و نه نشریات یا سایت‌های اینترنتی دیگر - فرستاده شده باشند؛ - در تلفیص مطالب آزاد است. اگر نمی‌فواهد مطلب شما تلفیص شود، متما این را قید کنید؛ - تنها مقالات و نوشته‌های دارای امضا را برای چاپ انتخاب می‌کند؛ - نسخه‌ی (رسالی) را پس نمی‌فرستد؛ - مطالب ترجماتی تنها در صورتی درج می‌شوند، که یک نسخه از اصل مطالب هم ضمیمه باشند؛